



این فکر مال من است،
اما دوستش ندارم.
یک روز خیلی بد، سروکله‌اش پیدا شد.
اول اولش
اصلاً چیز مهمی نبود...
فقط یک فکر نخودی ریزه‌میزه بود.

اما بعد از آن روز،
هر جا می‌رفتم، دنبالم می‌آمد.





بعضی وقت‌ها طوری به دست و پایم می‌پیچید و من
را نقش بر زمین می‌کرد که اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم.

خیلی سعی کردم
به این مهمان ناخوانده
اصلاً فکر نکنم؛
اما این طوری فقط بیشتر
به آن فکر می‌کردم.

